



## تصویر « شاه و حاکمیت »

### در آینه شعر نظامی

### نصرت الله ضیایی

۱- درآمد:

از سرایندگان بزرگ و نامی که می توان از او به عنوان یکی از چند شاعر بلند پایه ایران نام برد، نظامی گنجه ای است. شهرت بی مانند نظامی محصول سروده های موسوم به «پنج گنج» اوست که مثنوی هایی هستند داستانی و بزمی و رزمی در وزن های متفاوت که با هنرمندی بی چون و چرای گوینده در قالب اسلوب استواری از زبان فارسی، به نظم درآمده اند.

این مثنوی ها از همان دوران حیات شاعر، در بیشتر سرزمین های فارسی زبان، به عنوان نمونه هایی از برجسته ترین مجموعه های هنر منظوم از سوی اهل ادب و صاحبان نظر پذیرفته شدند و شهرتی عالم گیر پیدا کردند و بمانند همه آثار هنری اصیل روز به روز هم با اقبال بیشتری روبرو گردیدند و نیز گویندگان بسیاری را برانگیختند تا نظیره گویی کنند و مانند نظامی به سرودن مثنوی های داستانی بپردازند. خیل این دنباله روان هم پرشمارند و هم با نام و نشان. بیش از ده ها شاعر مثنوی سرا در سرزمین های فارسی زبان را می توان نام برد که همه از راهروان راه او بوده اند. سرایندگان نام آوری چون جامی، امیر خسرو دهلوی، مکتبی شیرازی، خواجوی کرمانی و... (۱)

نمی توان با برداشتی قاطع روی آوری مشتاقانه این شاعران را به باز سرایی داستان های پنج گنج نظامی بخصوص لیلی و مجنون و خسرو و شیرین به خاطر موضوع و محتوای عاشقانه آن ها دانست که طبعاً برای هر انسان باذوق شادی آفرین و پرکشش است. زیرا با آنکه داستان های یاد شده، تا آن روز برای مردم کتاب خوان و شاعران آشنا به قصه ها و افسانه ها، ناشناخته نبوده اند، با این حال جز در زبان بعضی گویندگان مانند فردوسی (در داستان های خسرو پرویز و شیرین) که به صورت فشرده و کوتاهی از آن یاد کرده، اثر یا آثار پرمایه ای را که به سامان بخشی هنرمندانه آن داستان ها پرداخته باشند (۲) شاهد نیستیم و گمان می رود اغلب آن ها به همان شکل های ابتدایی که در میان مردم جاری بوده روایت می شده اند و لاجرم فاقد جاذبه های هنری بوده اند و شاید بهترین گواه این مدعا را بتوان در نزد خود نظامی سراغ گرفت آنجا که وی در آغاز داستان لیلی و مجنون رغبتی برای به نظم درآوردن قصه نشان نمی دهد، علت اصلی این بی میلی را همین مساله بی رمق بودن خود داستان و فضای تاریک و غم انگیزی که برآن سنگینی دارد، ذکر می کند و در جواب پسرش که برای به نظم درآوردن آن داستان اصرار می ورزد می گوید:

این آیت اگر چه هست مشهور

تفسیر نشاط هست از او دور  
افزار سخن نشاط و ناز است  
زین هر دو سخن بهانه ساز است  
برشیفتگی و بند و زنجیر  
باشد سخن برهنه دل گیر  
نه باغ و نه بزم شهریاری  
نه رود و نه می نه کامکاری  
برخسکی ریگ و سختی کوه  
تا چند سخن رود در اندوه!  
این بود که ابتدای حالت  
کس گردنگشتش از ملالت (۳)

بدین سان می توان گفت که این زبان سحرآفرین نظامی است که به این داستان های نیمه جان حیاتی تازه می دهد و به آن ها زیبایی و ظرافت دگرگونه ای می بخشد و آن ها را نقل مجالس سخن شناسان می کند.

زبان پرتنین نظامی، در نظم این داستان ها برآستی بیانی جادویی است: تخیل بی مانند و پردامنه او، همراه با تسلط بی چون و چرا به واژه ها و اصطلاحات و تعابیر زبان فارسی و همچنین به رمز و رازهای معارف زمانه خود، شیوه بیانی خاصی را در برابر خواننده می گذارد که تا زمان خود نظامی سبک و سیاقی بی سابقه است و حتی بعد از او نیز همتایی نمی توان بر آن یافت. به کارگیری کلمات موزون و خوش آهنگ و رقصان - اگر چه با مقداری دشواری و دیریابی - اما با معانی ظریف و دل ربا و ذوق برانگیز، و صافی های اعجاب آمیز و نازک خیالی هایی که شاعر آن ها را در درازای عمری تلاش پربار خود با بهره گیری از «باریکی های وهم شاعرانه»، زینت بخش خلوتگه کاخ ابداع اندیشه خود کرده، اسطوره ای از شیوه یک بیان جادویی را شکل بخشیده که پسینیان وی را برترین آرزو دستیابی به آن درجه از کمال شاعرانگی بوده است (۴) در واقع بعد از این درخشش و تابندگی هنر نظامی است که آن داستان ها پهنه گسترده شعر فارسی و شاعران بعدی را تحت تاثیر قرار می دهند و به تبع آن آثار متعددی در قلمرو اینگونه آفرینش ها در دنیای ادب ظاهر می شوند.

## ۲- گذری کوتاه به تاریخ

دوران شکوفایی عمر نظامی، مصادف با زمانی است که سلسله سلجوقی در شرق ایران جای خود را به دودمان خوارزمشاهی سپرده است. در غرب و شمال غرب ایران، پادشاهان و حکومتگرانی فرمان می رانند که یا از بازماندگان سلسله سلجوقی هستند یا امیران

منصوب آنان اند که اینک اتابکان خوانده می شوند. حوزه فرمان روایی آنان از محدوده معینی که در مقایسه با متصرفات پادشاهان بزرگ از وسعت چندانی برخوردار نیست تجاوز نمی کند. با این حال بیشتر این حاکمیت های کوچک و دودمان های نه چندان قدرتمند آن ها، هنوز هم پناهگاه های امنی برای اهل دانش و هنر به شمار می آیند و در سایه پرورش و تربیت آن ها، شاعران بزرگی چون قطران تبریزی، ابوالعلاء گنجه ای، خاقانی شروانی، مجیرالدین بیلقانی، مهستی و دیگران، به خلق آثار بدیعی مشغول اند. نظامی با گروهی از این پادشاهان روابط دوستانه ای داشته و آنان را مدح گفته است: این مدایح معمولاً در آغاز منظومه های پنج گانه جای دارند و در آن ها نام ممدوحان نظامی به این ترتیب آمده است:

شمس الدین ایلدگز، پسرش شمس الدین ابوجعفر محمد جوان پهلوان، برادر شمس الدین مظفرالدین قزل ارسلان عثمان و پسر جهان پهلوان نصرت الدین ابوبکر. ملک سعید فخرالدین بهرامشاه پادشاه ارزجان، جلال الدین مظفر از خاندان اخیسزانیان که از ممدوحان خاقانی و ابوالعلاء گنجه ای نیز بوده اند و بالاخره علاءالدین کرپ ارسلان یا کرپا ارسلان از دودمان آق سنقری یا احمد یلی.

نظامی با همه این شاهان برحسب سنت زمانه خود ارتباط داشته و نام آنان را در آثار ارجمند خود جاودانه ساخته است. اما در توضیح زمینه و چگونگی این روابط ادبی میان او و پادشاهان یاد شده که در واقع موضوع اصلی این نوشتار است باید مساله را از چند دیدگاه مورد بررسی قرار داد:

### ۳- مدیحه و ستایش

رسم زمانه براین قرار گرفته بود که شاعران و نویسندگان، خداوندان قدرت و ثروت را در آثار خود بستایند (۵)، حضور شعر مدیحه را حتی در نخستین آثار منظوم بعد از اسلام شاهدیم، قطعه معروف محمدبن وصیف سگری خطاب به یعقوب لیث صفاری یک شعر مدیحه است:

ای امیری که امیران جهان خاص و عام

بنده و چاکر و سگ بند و مولای و غلام

از آن پس در دیوان همه شاعران پارسی گوی به جز تنی چند- شعر مدیحه به عنوان فصلی مشخص جایی برای خود داشته است و دارد. مخاطبان این مدایح فقط شاهان و امیران نبوده اند بلکه نام مقامات پایین تری از درباریان از وزراء و امرا و پرده داران و حتی فرودست تر از آنان را هم باید به این فهرست اضافه کرد و این ها غیر از سروده هایی هستند که اصطلاحاً «خوانیات» نامیده می شوند و شاعران آن ها را در ستایش شخصیت های دینی، عرفانی و یا دانشوران و هنرمندان و دوستان و نزدیکان خود انشاد کرده اند.

این رسم نه تنها در خود ایران که در همه سرزمین های دیگر که با فرهنگ ایرانی مربوط بوده اند، رواج یافته است که از آن میان دربارهای سلاطین هند و پادشاهان عثمانی را باید نام برد.

بدین سان، از نخستین روزهایی که شعر فارسی «تولد دیگری» می یابد یعنی از عهد سامانیان و حتی اندکی جلوتر، یعنی عهد صفاریان، همچنانکه گفتیم کمتر اثری از شاعران پارسی گوی را می توان پیدا کرد که در آن نمونه های مختلفی از شعر مدیحه

نیامده باشد. در دیوان های این شاعران، بخصوص شاعران دوره محمود غزنوی، بخش اعظم سروده ها را همین اشعار مدیحه تشکیل می دهند. البته اشعاری با تکرار یک سلسله موضوعات قالبی که در پرداخت آن ها به جز زنجیره ای از تصاویر معین و ستایش های میان تهی، ردپایی از عواطف لطیف و صمیمانه هنرمند را کم تر می توان دید. بطور کلی اشعار مدیحه به علت محدودیتی که در نفس موضوعات آن ها وجود دارد، نمی توانند از قالب های مسائلی معدود تجاوز کنند. لاجرم اندیشه و زبان شاعر به علت همین محدودیت از پویایی و پرواز که ویژگی ذاتی هر اثر هنری است و لازمه آن گسترش نیروی ابداع و نوآوری برای دستیابی به مضامین تازه است، باز می ماند و در دام موضوعات معین و تکراری به اسارت کشیده می شود و تبدیل می گردد به داستان ملال آوری که گویی از حلقوم خسته و درمانده و بی رمق قصه سرایی پیر، بیرون می آید.

عنوان هایی چون «ثروت»، «اسب و استر و غلام»، «قدرت و زور بازو»، «زیبایی چهره و اندام»، «خشم و صلابت»، «دشمن ستیزی و بیرحمی بی حد و مرز ممدوح»، «کشتن بی حساب بندگان خداوند و غارت و اسارت آنان زیر نام دلآوری و شجاعت» و رفتارهای دیگری از این دست که مضامین آن ها با اندکی تفاوت در زبان شاعران مدیحه سرا، پیوسته تکرار می شوند، انبوهی از درازگویی ها را پدید می آورند که شاعر مدیحه سرا در محدوده آن طبع شاعری خود را در میدان تنگی از سخنوری به آزمون می کشد. به خاطر همین فضای تنگ مرزبندی شده است که «شعر مدیحه» بخصوص با گذشت زمان تبدیل می شود به نوعی کالای معین که تفاوت در میان انواع آن ها با یکدیگر فقط در «محل تولید» آن ها است.

با همه این احوال، باید دانست که در سر تا سر عمر طولانی شعر فارسی بازار این کالا هرگز از رونق نیفتاده و حرص و آز و یا نیاز گروهی از آدمیان از یک سو و خوی چاپلوسی پذیری و ستایش طلبی جمعی از سوی دیگر، آتش این تنور را همچنان فروزان نگاه داشته است. بدین سان شعر مدیحه اگر چه با دارا بودن ویژگی هایی چون ابداع ترکیبات نو، و استخدام واژگان انبوه و تصویرسازی های هنرمندانه بر وسعت و دامنه زبان فارسی افزوده اما همچنانکه پیشتر نیز اشاره کردم، محدود بودن شمار موضوعات و دیدگاه هایی که شاعر ناگزیر بوده در قلمرو فرو بسته آن ها دادسخن بدهد، علاوه بر آن که به غرور ذاتی هنرمند و حیثیت والای هنر آسیب رسانده، شاعرانگی اثر را هم بی رمق کرده و نیروی تخیل شاعر را در ابداع فضاهای ذهنی بدیع، سخت به بند کشیده است. نمونه های فراوان این نوع شعر اغلب آنقدر شبیه هم بوده اند، که خود شاعران هم به یک نواختی آن ها پی برده اند. از این رو گاهی بعضی از آنان مانعی نمی دیده اند که نام ممدوح نخستین را از یک اثر بردارند و آن را «به نام نامی» فرمانروای دیگری «اتحاف» کنند و مزد کارشان را بستانند.

#### ۴- هنر، تابعی از متغیرهای زمان

از آنچه گفته آمد، شاید گروهی به این نتیجه برسند که مدیحه به کلی فاقد ارزش ادبی و اجتماعی بوده و سرایندهگان این آثار، کسانی بوده اند که «دَرّ» پر بهای «لفظ دری» را یکسره «در پای خوکان» ریخته اند و آن را از اعتبار و اهمیت تهی کرده اند. اما این چنین برداشتی محققا نوعی داوری یک سویه و ناعادلانه خواهد بود. واقعیت این است که این گونه تحلیل از ماهیت شعر مدیحه مقداری هم ساخته و پرداخته ذهنیت امروز ماست که با آگاهی از ویژگی های هنر «تعهد و التزام» و نگرش آزادمنشانه انسان معاصر نسبت به مسایل گوناگون زندگی از جمله آثار هنری که خود محصول دست آوردهای عصر روشنگری بشر است، هدف های شعر و به طور کلی هنر را با معیارهای تازه ای که بدست آمده ارزیابی می کنیم و اصولا عناصر فکری امروز ما پرورده چنین فضایی است و خواه، ناخواه با یک چنین زمینه انفعالی به قضایای پیرامون خود می نگرد. در حالی که ارزیابی دقیق تر آن است که ما هر پدیده را در عرصه کلیه قواعد و قوانین و شرایط و اوضاع و احوال زمان وقوع آن پدیده بررسی کنیم.

بدین ترتیب با همه معایبی که برای اشعار مدیحه برشمردیم، حق این است که از دیدن جهات و جنبه های مثبت آن نیز غافل نمانیم و در تحلیل این مقوله از شعر فارسی که حجم قابل ملاحظه ای نیز از مرده ریگ ادبیات منظوم ما را تشکیل داده از طریق انصاف دور نیفتیم. از این رو توجه به نکات زیر می تواند در تصحیح اینگونه داوری سودمند افتد:

##### ۵- جایگاه دانشور و شاعر در دربار شاه

بعد از آن که نخستین سلسله های نیمه مستقل ایرانی به دنبال فروپاشی امپراتوری ساسانی و تسلط اعراب، پا به عرصه وجود گذاشتند، اندک اندک شعر فارسی دری نیز پا گرفت و شاعران پارسی گوی همچنانکه پیش تر نیز اشاره کردم بخشی از سروده های خود را اختصاص به مدح و ستایش شاهان و امیران دادند، از این راه، هم جایی در خور برای هنرمندان و دانشوران در دربارها ترتیب یافت و هم این راه و رسم نوآیین بتدریج به گونه نوعی نظام فرهنگی زمانه درآمد که بر اثر آن در سنت کشورداری و فرمان رویی دربارهای ایران، مساله تربیت و نواخت نه تنها شاعران بلکه همه ارباب دانش، به عنوان یک اصل «اعتباری و حیثیتی» به رسمیت شناخته شد و حتی فرمانروایان مختلفی را که در پهنه فلات گسترده ایران حکومت می کردند بر آن داشت که در جلب دانشوران و سرایندگان نامی به دربار خود و پرورش و بزرگداشت آن ها به رقابت با یکدیگر برخیزند. دربار سامانی بخش بزرگی از وجهه سیاسی خود را به حضور ابن سینا، ابوسهل مسیحی، ابوریحان بیرونی، رودکی و همانندان آنان مدیون بود. دربار محمود غزنوی بدان می نازید که چهار صد شاعر پارسی گوی در خدمت خود دارد و شاه تفاخر می کرد که مسئولیت نگهداری و تامین نیازهای آنان را برعهده گرفته است. بدین ترتیب آیین مبارکی در کانون های حاکمیت های محلی ایران شکل گرفت که از برکات آن برقراری یک نظام معیشتی مطمئن برای دانشمند و شاعر و هنرمند بود. از قضا استقرار چنین سنتی اگر چه حکم قانون نداشت اما از آن رو که پایه های آن بر حمایت همگانی و

رضایت وجدان جمعی مردم و بالاخره به قدرت و حیثیت سیاسی در بارها تکیه داشت، خیلی نیرومندتر و کارآتر از هر قانونی در اداره زندگی و رفاه مادی و معنوی این دانشوران موثر افتاد.

اگر چه ، در این دربارها مدیحه سرایی به صورت نوعی «وظیفه» و «حق» در روابط «مادح» و «ممدوح» شکل گرفت اما در ازاء آن علاوه بر بهره مندی هایی که برشمردیم امتیازات دیگری هم بدست آمد بدین ترتیب که ادب و هنر که بهر حال به علت فقر کانون های تعلیم و تربیت در متن جامعه، فقط در نزد گروهی معدود، مقبول افتاده بود، پناهگاه مطمئنی پیدا کرد. از آن به بعد بود که اکثریت قریب به اتفاق شاعران ترجیح دادند، کالای هنری خود را فقط در دربار شاهان و کاخ و ایوان بزرگان عرضه کنند. چنین پیداست که خود اهل ادب نیز این نکته ظریف را دریافته بودند که این فقط دربارهای دانش پرور هستند که می توانند به هنر آنها ارج بگذارند و یا ماندگاری آثارشان را تضمین کنند و نظامی درست تشخیص داده بود که گفت: زمن فربه تران کاین جنس گفتند - به بازوی ملوک این لعل سفتند .

حمایت این کانون های اشرافی، از بزرگان هنر و علم و ادب در عین حال که رفاه و آسایش آنان را فراهم کرد، یک محصول اجتماعی و تاریخی مهم تری را هم در پی آورد و آن تضمین ماندگاری آثار و تولیدات علمی و هنری این خداوندان دانش و هنر بود که به آن ها فرصت داد تا ضمن آن که فارغ از دغدغه معیشت به بارور ساختن دستمایه های فکری خود بپردازند، این اطمینان را نیز پیدا کنند که این آثار فکری و هنری در گنجینه های فرهنگی و کتابخانه های آن دربارها، در مکان امنی قرار خواهند گرفت و نیز به پشتوانه مادی و معنوی همان مراکز قدرت و ثروت، به مقادیر زیادی تکثیر و استنساخ خواهند شد و باید گفت که به برکت همین

رویه پذیرفته شده بود که بخش های مهمی از آثار از دستبرد حوادث بد فرجام مانند جنگ ها و آتش سوزی ها، درامان ماندند و به نسل های بعدی انتقال یافتند. (۶)

با این مقدمه می توان فهمید که چگونه نظامی هم علی رغم زاهد پیشگی و میل به گوشه نشینی و قناعت، از نزدیک شدن به دربار شاهان و امیران کناره نجسته، بلکه با بهره گیری از موقعیت هایی که پیش آمده، آثار جاودانی خود را به نام آنان پیوند زده، مدحشان کرده و از این راه صله ها ستانده و حتی در کمی و بیشی آن صله ها به نوعی چانه زنی پرداخته و فی الجمله هم برای عرضه هنر خود چاره اندیشی کرده و هم برای بهبود زندگی مادی خود سود جسته است.

بدین ترتیب یک بعد از شخصیت هنری و ادبی نظامی را باید از این دیدگاه مورد ارزیابی قرار داد و به این واقعیت اندیشید که او نیز به خاطر تامین نیازهای طبیعی یک انسان، شاعری است همچون دیگران که برابر سنت زمانه و روش جاری در دربارها باید ارباب قدرت را مدح می گفت و در ستایش آنان از اندوخته های هنری خود چیزهایی را هزینه می کرد و همین کار را هم کرده است. در چنین حال، طبیعی است که درونمایه اشعار مدیحه او هم با آن چه در زبان دیگر شاعران به چشم می خورد، تفاوت چندانی نداشته باشد. یعنی او هم، همان مصالح شعر مدیحه را به کار برده که دیگران به کار برده اند. او هم دست به همان اغراق ها و گزافه گویی هایی زده که گویندگان پیش یا بعد از او آن ها را دستمایه سرودهای خود کرده اند (۷).

نمونه را بنگریم به این تعبیرات که در ستایش اتابک نصرت الدین ابوبکر بن محمد آورده است:

«هرگاه اراده کند خصم را بر خاک می افکند، ستیغ کوهستان ها از هیبت شمشیر او درهم می ریزد، هموردی های او را در کارزار، رستم و اسفندیار نیز بر نمی تابند. کار جهان آن روز نظام پذیرفت که از دل شب تاریک نومیدی صبح صادق وجود او تابیدن گرفت، چندان که موکبش به هر جایگاهی که پای نهد، سر سبزی و نشاط را هم با خود به ارمغان می برد:

فلک وار با هر که بدد کمر

بر آب افکند چون زمین اش سپر

بریزد در آشوب چون میخ او

سر تیغ کوه از سر تیغ او

هر آنچ او نموده گه کارزار

نه رستم نمود و نه اسفندیار

صلاح جهان آن شب آمد پدید

که از مولد این صبح صادق دمید

کجا گام زد خنگ پدرام او

زمین یافت سر سبزی از گام او

در سر تا سر منظومه های نظامی فراوان اند و صافی های اینگونه آمیخته با اغراق و گزافه که در واقع نمونه های دیگری هستند از همان مفاهیمی که در دفترهای شعر انوری و عنصری و فرخی هم به انبوهی جای گرفته اند.

اشعار مدیحه نظامی اگر چه از نظر مضمون و محتوی با ستایش نامه های شاعران دیگر تفاوتی ندارند اما همین اشعار مدیحه از نظر قدرت زبان آوری و بدایع هنری سراینده آن ها از گونه های نادر شعر فارسی بشمار می روند و طبع سحرآفرین شاعر با بهره گیری از ظریف ترین مفاهیم لفظی و آرایه های زبانی با چنان جادوگری به شعبده انگیزی برمی خیزد که هیچ ذوق سلیم را از افسون هنر او پای گریز برجای نمی ماند.

باز بخوانیم این بیت ها را که در مدح بهرام شاه آورده است:

با کف اش این چشمه سیماب ریز

خوانده چو سیماب گریزا گریز

خنده زنان از کمرش لعل ناب

بر کمر لعل کش آفتاب

کوس فلک را جرسش بشکند

شیشه مه را نفس اش بشکند

درسم رخس ات که زمین راست بیخ

خصم تو چون نعل شده چار میخ

(مخزن الاسرار ص ۱۵)

سخنانی که اگر چه از نمونه های بارز اغراق و گزافه اند، اما انصافاً از دیدگاه لفظ و ساختار از استحکام فوق العاده ای برخوردارند.

#### ۶- صله ستانی

یکی از هدف های این خوش زبانی ها و نکته پردازی ها، «صله» یا «جایزه» خواستن از ممدوح است. اما صله خواستن هم راه و رسمی دارد و هنرمند باید با زیباترین شیوه ای این مقصود خود را ادا کند.

پیشینیان هنرآفرین از این روش با اصطلاح «حسن طلب» یاد کرده اند یعنی اینکه شاعر باید با بهره گیری از همه اسلوب های سخن آرایبی و در قالب برازنده ترین و آراسته ترین الفاظ، تقاضای خود را در شعر بگنجانند و جای شگفتی نخواهد بود اگر ببینیم که زبان جادویی نظامی در همه این ستایش نامه ها از «حسن طلب های» زیبایی آذین گرفته است:

من از شفقت سپند مادرانه

به دود صبحدم کردم روانه

بشرط آنکه گر بویی دهد خوش

نهد بر نام من نعلی بر آتش

بدان لفظ بلند گوهرافشان

که جان عالم است و عالم جان،

اتابک را بگوید کای جهانگیر

نظامی، وانگهی صد گونه تقصیر؟

نیامد وقت آن کاو را نوازیم؟

ز کار افتاده ای را کار سازیم؟

چنین گوینده ای در گوشه تا کی؟

سخندانای چنین بی توشه تا کی؟

(خسرو شیرین ۱۳۳)

و می افزاید:

ستی و مهستی را بر غزل ها

شبی صد گنج بخشی در مثل ها

گر او را خرمنی از ما گشاید

ز ما والله که یک جو کم نیاید



از این سخنان نیک پیداست که نظامی نه تنها از قبول صله و انعام شاهان پرهیزی ندارد، بلکه در تحصیل این عطایا و جلب نظر ممدوح از همه رموز صنعت سازی در سخن و نکته پردازی و نازک خیالی های شاعرانه هم بهره می گیرد.

اصولا درباب «مدح وصله» رسم براین بوده که شاعر، شعری می سروده و یا اثری می پرداخته و آن را به شاهی و امیری تقدیم می کرده است.

چنانکه فردوسی، شاهنامه را به اقتضای ذوق و احساس شخصی خود سرود و بعد از پایان آمدن اثر آن را به محمود عرضه کرد تا صله ای بستاند. بعضی از آثار نظامی هم با همین روال سروده شده اند. با این تفاوت که در بعضی از این مثنوی ها برخلاف این رویه معمول که شاعر مقدار صله را به همت شاه رها می کرد، او پیشاپیش برای کالای هنری خود، بهای مناسبی را هم مطالبه می کند. مثلا آن جا که «اسکندر نامه» را به پایان می برد، برای اتحاف آن به نام شاهی یا امیری به صراحت این خواسته خود را بر زبان می آورد. او، در این مقام در حالی که از مزایای اثر خود یاد می کند، خواستار تعیین بهایی نیز برای آن است:

در دولتی کو، کزین دست کار

به دیوار او برنشانم نگار؟

بدین نامه نامور دیر باز

بمانم بر او نام او را دراز

به حرفی مسجل کنم نام او

که ماند در این جنبش آرام او

نه حرفی که عالم زیادش برد

نه باران بشوید نه بادش برد

به شرطی که چون من در این دستگاه

رسانم سرش را به خورشید و ماه،

مرا نیز از او پایگاهی رسد

به اندازه سر کلاهی رسد

(شرفنامه ۹۳۳)

اما در پاره ای دیگر از آثار او، پرداختن به نظم داستان به فرمان یا خواهش و ابراز تمایل امیری یا شاهی انجام پذیرفته است که گمان می رود این نوع رابطه هنری میان نظامی و ممدوح متعلق به دورانی است که شهرت سخن سرایی نظامی مرزهای جغرافیایی را در نوردیده و او به عنوان شاعری پر آوازه و چیره دست در سخن وری، در محافل ادبی فارسی زبانان شناخته شده است: در آغاز «بهرام نامه»، نظامی، سبب نظم داستان را «اشاراتی» ذکر می کند که «از سراپرده سلیمانی» به او رسیده است. گویا شاه پیامی به این

مضمون برای شاعر فرستاده که: «چرا نشسته ای و دم فرو بسته ای؟ چرا بر نمی خیزی و نمی نویسی؟ چرا نفسی از کلک نافه گشایت در نمی دهی تا از نفحات آن، باد صبحگاهی غالیه سایی کند و مشام جان ها را معطر سازد؟. افزون براین، اینک زمان تحمل رنج و زحمت است که در ازاء آن مالی فراچنگ آری و از زندگی آسوده ای برخوردار گردی:

رنج بر وقت رنج بردن تست

گنج شه در ورق شمردن تست

رنج برد تو ره به گنج برد

ببرد گنج هر که رنج برد

ابر بی آب چند باشی چند

گرم داری تنور نان در بند

پرده بر بند و چابکی بنمای

روی بکران پردگی بگشای

(هفت پیکر ۶۲۷)

با چنین زمینه هایی است که نظامی دست به کار نظم داستان می زند تا به فرموده خودش «در به رشته کشد» اما در این مقام نیز همان شرط قبلی شاعر برجای خود باقی است و این داد و ستد زمانی «نافذ» است که شاه نیز در برابر این «درفشانی»ها، «زرفشانی»ها کند. النهایه کالای شعر هم برای خود بازاری دارد و بهائی.

شاعران می فروشند، شاهان می خرند.

آنجا که از زبان طغان شاه به نظامی پیغامی به این مضمون می رسد که «ای شاعر! حال که آوازه سخن ات عالمگیر شده و داستان ها و سروده هایت را همه جا چون ورق زر می برند، بار دیگر دستی از آستین هنر به در آر و در این زمانه خشک اندیش که سرچشمه های ذوق و هنر از جوشش و درخشش بازمانده اند، بر گلستان خزان زده هنر آبی بیاش و آن را طراوتی ببخش و داستان عاشقانه خسرو و شیرین را به نظم درآور تا رونق این گلزار فسرده باز گردد و دل ها نشاطی به خود گیرند که: «صاحب حالتان یکبارہ مردند همه عالم ز بی سوزی فسرده» و بعد از این سخنان بلافاصله وعده صله ها و جایزه هایی را هم که در حق شاعر منظور خواهد داشت، بر مضمون پیامش می افزایشد و برای اطمینان خاطر او دوباره براین نکته تاکید می ورزد که:

زتو پیروزه بر خاتم نهادن

زما مهر سلیمانی گشادن  
وگر با تو دم ناساز گیریم  
چو فردوسی زمزدت باز گیریم،  
توانی مهر یخ ۱ بر زر نهادن  
فقاعی را توانی سر گشادن  
(خسرو شیرین ۱۳۱)

شاه، با این سخنان حتی ضمانت اجرای تعهد خود را هم قبلاً تعیین می کند و می گوید که اگر شاعر در این مواعید شاهانه خلف وعده ای مشاهده کند، حق خواهد داشت همچون فردوسی فقاعی بخورد و هجویه ای- یعنی تنها حربه دفاعی شاعر- بسازد و صلت سلطان را با بی مهری و بی اعتنائی (= یخ مهری)، به هیچ انگارد و آن را به نشانه تحقیر به آجو فروش (فقاعی) ببخشد و باز همین مساله «ضمانت اجرا» را در آنجا هم که شاه در نامه ده پانزده سطری که آن را با دستخط خود نوشته و برای شاعر فرستاده و او را به نظم داستان لیلی و مجنون ترغیب کرده، شاهد هستیم:

دانی که من آن سخن شناسم  
کایبات نواز کهن شناسم  
تا ده دهی غرایبت هست  
ده پنج زنی رها کن از دست ۲  
بنگر که زحقه تفکر  
در مرسله که می کشی دُر ۳

---

۱- یخ مهری: بی مهری، سردمهری. شاهد از خود نظامی:

شب آمد برف می ریزد چو سیماب

زیخ مهری چو آتش روی برتاب.

(فرهنگ سخن)

۱- مادام که طبع نیرومندت قادر به خلق معانی است از آوردن مفاهیم و سخنان ضعیف و کم رمق دوری کن.

ده دهی = طلای خالص (کنایه از سخن ناب)

ده پنج = زر ناخالص، نیمه بها (کنایه از سخن نارسا).

۲- مرسله = گردن بند

ترکی صفت وفای ما نیست

ترکانه سخن سزای ما نیست

آن کز نسب بلند زاید

او را سخن بلند باید

(لیلی و مجنون ۴۵۱)

این گونه سخنانی که در مداخل نظامی بر قلم رانده می شوند در عین آن که مهارت های مسلم شاعر را در بافتار کلام و در عرضه اثر هنری او به پیشگاه خداوندان قدرت و ثروت نشان می دهند، تصویرگر نیم رخ روانی و شخصیتی او نیز هستند. خواننده نقاد با تحلیل آن سخنان در می یابد که شاعر قناعت پیشه زاهدمنش و باورمند مذهبی، چگونه در «جلب» رضایت و «سخاوت» شاهانه، پاره ای از قواعد بازی را به یک سو می نهد و علی رغم بی اعتنائی به مال و ثروت و اعتبار مادی که دوری گزیدن از آن ها از ضرورت های مقام بی نیازی و تقوای دینی است، از دست یابی به لذات این جهانی، غفلت نمی ورزد. با همه این احوال انصاف باید داد که میان شیوه فکری نظامی در عرصه سنت مدیحه سرایی با ذهن و زبان حقارت پذیر همکارانش تفاوت های زیادی وجود دارد و بطور کلی در یک داوری همه جانبه، او را انسانی می یابیم که از نظر فضایل اخلاقی نسبت به سرایندهگان دیگر دارای برتری های بی چون و چرائی است. تکیه شاعر به تقوای اخلاقی و روحیه پرهیزگاری و دنیاگریزی در زندگی وی صرفاً یک ادعا نیست. از این رو وقتی می گوید:

منم روی از جهان در گوشه کرده

کفی پست جوین ره توشه کرده

چو ماری بر سر گنجی نشسته

ز شب تا شب به گردی روزه بسته،

(خسرو و شیرین ۱۳۲)

برشی از تصویر واقعی وجود خود اوست، تصویر مردی که روی از جهان برتافته و هر شب با گرده نانی از آرد جو افطار کرده و با دقت تمام نگهبان گنجینه مناعت طبع خود بوده است.

حال که رشته سخن به این جایگاه رسید، از گفتن این نکته هم درنگذیریم که شوربختانه مساله مدیحه سرایی و صفت «حسن طلب»های نظامی، همیشه در حد متعارف باقی نمی ماند و کار این چرب زبانی ها و ممدوح نوازی ها گاه آن قدر بالا می گیرد که دامان حرمت نفس شاعر بلند پایه ما نیز به گونه تاسف باری از کف اش به در می رود و آهنگ گفتارش آن چنان به مرزهای «ابتدال» و حتی «یاوه سرایی» نزدیک می شود که خواننده در شگفتی می ماند که آیا این سروده ها از زبان و اندیشه مردی برون تراویده که همه اسناد تاریخی به تقوا و مناعت طبع وی مهر تایید نهاده اند یا فضاله کاسه آزمندی های شاعر فرومایه ای است که برای به دست آوردن «قرضه ای» شرافت انسانی را در پای ممدوح قربانی کرده است. بخوانیم:

با فلک آن شب که نشینی به خوان

پیش من افکن قدری استخوان

کاخر لاف سگی ات می زخم

دبدبه بندگی ات می زخم

(مخزن الاسرار ۱۷)

می دانیم که در جریان طولانی تاریخ مدیحه سرایی، کم نبوده اند شاعرانی که برای کسب مال و منال و جلب خاطر ممدوح و حتی متاعی ناچیز با زبانی زشت و نکوهیده، غرور و حیثیت خود را خوار داشته اند. اما آنان کسانی بوده اند که نه دارای شان ادبی برجسته ای بوده اند و نه حسن شهرت نظامی را داشته اند. شاعری که به آرزوی فقط پیوستن به صف چاکران و شکاربانان می سراید:

سحر آمدم به کویت به شکار رفته بودی

تو که سگ نبرده بودی به چه کار رفته بودی

نه سراینده شاهکاری چون خسرو و شیرین است و نه دارای آن چنان فضیلتی که منزلتی و مکانتی در پیش مردم برایش تدارک دیده باشد، سراینده گمنام و کم مایه ای است که کلام و جایگاه فکری و اجتماعی اش فاقد هر گونه اعتباری است. از این رو عنوان کردن همین مضمون از سوی کسی چون نظامی که در بلندی پایگاه اخلاقی و هنری او کمترین تردیدی نمی توان داشت، برای خواننده نکته یاب قابل قبول نمی نماید. و این پرسش را پیش می آورد که چگونه مردی به فرزانی و وارستگی نظامی نتوانسته پای حرمت اش را از لغزیدن به چنین دامگاهی نگاه دارد؟

اما درباره دوبیت یاد شده با چنان مضمون غیر قابل باور که در مثنوی مخزن الاسرار آمده، شاید ادای توضیحی که در زیر می آوریم بتواند تا حدودی چند و چون چنان خطائی را که خوشبختانه نمونه های آن در دیگر آثار و مثنوی های وی تکرار نشده، تفسیر و توجیه کند:

این مثنوی را شاعر به نام «بهرام شاه» حاکم «ارزنجان» (۹) پیوند زده است. این منظومه، نخستین اثر از مجموعه مثنوی های نظامی و مربوط به روزگاری است (۵۷۰ هـ ق) که او شاعری نسبتاً جوان است که هنوز نامی بهم نزنده است. لاجرم در کنار ناپختگی های خاص این دوران از عمر، در پی نام جویی نیز هست، اما این نگرانی را هم در دل دارد که آیا اثری که او برای نخستین بار به بازار هنر و ادب عرضه می کند- در پیشگاه خریدار عمده این «متاع» که پادشاه و دربار است- مورد پذیرش قرار خواهد گرفت؟ و آیا از این راه صله ای پر و پیمان نصیب اش خواهد شد یا نه؟

لاجرم همین تلاطم ذهنی و دغدغه خاطر، او را وامی دارد که برای نشان دادن نهایت سر سپردگی خود به شاه و «جلب توجه و مرحام ملوکانه» سگی کند تا شاید پاره استخوانی بیابد.

بنابراین کم تجربگی دوران جوانی و شتاب و هیجان دستیابی به شهرت و ثروت می تواند، عذر خواه این گناه باشد که اعتراف باید کرد دلیل چندان استواری هم نیست برای کاستن از سنگینی خطائی که بر زبان شاعر رفته است. با این حال همچنانکه پیش تر نیز گفتیم، خوشبختانه در دیگر آثار او از اینگونه زیاده روی های بی مورد نمونه هایی به چشم نمی خورد. بر عکس در همه آن ها شاهد یک وقار عالمانه هستیم. وقاری که شاعر در خلال آن ها استغنائی طبع خود را در جای جای دفاتر پنج گانه اش بر رخ می کشد و حتی در مخاطبات خود با شاهان با تفاخری آشکارا مقام زهد و قناعت پیشگی خود را می ستاید و به آن مباهات می کند. در واقع می توان گفت که با گذشت زمان بنیان های اخلاقی شاعر هم به استحکام بیشتری گراییده و لاجرم زبانش را صلابت و پختگی بیشتری بخشیده است و هم در این روزگاران است که می گوید:

چو از ران خود خورد باید کباب

چه گردم به دریوزه چون آفتاب

در خانه را چون سپهر بلند

زدم بر جهان قفل و بر خلق بند

(شرف نامه)

یعنی اینکه تجربه های زندگی نسبتاً طولانی و تمرین و تکرار بی نیازی عارفانه و آگاهانه، تدریجاً شاعر را از فضای آزمندی ها و افزون طلبی ها دور کرده و مقام و موقع و پایگاه کلامش را که بازتاب احساس ها و اندیشه های پرورده در حال و هوای چنین دورانی است، تا بلندی های اخلاقی یک هنرمند واقعی فراکشیده است.

\*\*\*

۸- همچنانکه در صفحات پیش گفته ایم و به تکرار هم گفته ایم، نظامی مرد دین و تقوا است و از این معنی در هر گریز گاهی از داستان گویی های او، نمونه ها و نشانه هایی می توان دید و همین پرهیزکاری صادقانه است که شاعر را بتدریج از گفتن و سرودن گزافه هایی که معمولاً در مدایح شاعر مشهود است، باز می دارد. در رعایت این اعتقاد اخلاقی است که از رفتن به دربار شاهان و

پیوستن به ندیمان آنان هم تقاعد می ورزد. با آنکه می داند که این دوری گزیدن ها او را از دستیابی به بسیاری از امتیازات مالی و جاه و جلال خاص این گونه تقرب ها محروم می گذارد و با آن که به این نکته هم وقوف روشنی دارد که در همین دربارها، در پیرامون شاهان و امیران حاسدان و دشمنان و عیب جویانی کمین کرده اند و در انتظار نشسته تا در هر مناسبتی تیرهای تهمت را به سوی مخالفان خود و از آن جمله نظامی رها کنند و سرنوشتی همچون مسعود (۱۰) را برای آنان و برای وی تدارک ببینند. او در جای جای سخن اش به تخلیط این حاسدان و بد اندیشان اشارت ها دارد:

خدایا حرف گیران در کمین اند

حصاری ده که حرفم را نبینند

به شکر زهر می باید چشیدن

پس هر نکته دشنامی شنیدن

من از دامن چو دریا ریخته دُر

گریبانم زسنگ طعنه ها پر

(خسرو و شیرین ۶۲-۳۶۱)

با همه اینگونه خطرهایی که در این دربارها هر هنرمند آزاده ای را احاطه کرده شاعر قناعت پیشه، گوشه عزلت خود را به حضور در جمع اینگونه آدمیان ترجیح می دهد و تا آنجا که می تواند از نزدیک شدن به کانون های قدرت و مجالست و همدمی با ملازمان درباری تقاعد می ورزد.

بطور کلی نظامی مردی نیست که خود را به آب و آتش بزند تا راهی به بارگاه شاهان بیابد. او در عین تلاش برای زیستن - و البته با آبرومندی زیستن - ترجیح می دهد تا جایی که ممکن است پای قناعت را به دامن بردباری حکیمانه اش فرا کشد و در مخاطبه با امرای وقت، پای بندی خود را به اخلاق دینی و زندگانی زاهدانه اش به آنان یادآور شود. او نه تنها برای رسیدن به این مقصد و مقصود دنیوی اصرار نمی ورزد بلکه با سخنان حکیمانه ای از این خداوندان قدرت می خواهد که از فراخواندن او به دربار و ندیم و مشاور و بزم آفرین شدن اش چشم ببوشند امتیازاتی که بسیاری دیگر برای به دست آوردن آن ها نه از قبول هر خطر که از پذیرفتن هر رذالتی نیز روی برنمی گردانند.

حدیث آن که چون دل گاه و بیگاه

ملازم نیستم در خدمت شاه

نباشد بر ملک پوشیده رازم

که من جز با دعا باکس نسازم

گل بزم از چو من خاری نیاید  
زمن غیر از دعا کاری نیاید  
ندانم کرد خدمت های شاهی  
مگر لختی سجود صبحگاهی  
طمع را خرقة بر خواهم کشیدن  
رعونت را قبا خواهم دریدن  
(خسرو و شیرین ص ۱۳۷)

همین بعد از شخصیت نظامی است که برای او اعتبار و حرمتی فوق العاده در پیش شاهان و امیران وقت فراهم کرده است و حتی آن ها را واداشته تا با وی نه بمانند یک شاعر و مدیحه سرا یا حتی دانشمند و حکیم بلکه در حد یک روحانی به درجه قداست رسیده، رفتار کنند. گویاترین نمونه این مدعا باریابی او به حضور «طغرل شاه» است (۱۲) که وقتی پیک شاهانه از راه می رسد و پیغام سلطان را می گزارد، شاعر که پیداست برای عزم چنین سفری بی علاقه هم نبوده و آن را حادثه مبارکی در زندگی خود می دانسته است، بار سفر می بندد و به سوی مقصدی که گویا خیلی هم دور نبوده، روانه می شود تا برای اولین و آخرین بار در سرتاسر حیات خود سراپرده پادشاهی را از نزدیک مشاهده کند. شاعر زمانی از راه می رسد که شاه در انتظار اوست. او، وقتی از آمدن شاعر آگاه می شود به وزیرش فرمان می دهد تا آن «زاهد رو تازه» (۱۳) را به تختگاه بیاورند:

به شمس الدین محمد گفت برخیز  
بیار آن زاهد رو تازه را نیز

نظامی داستان حضور خود را در دربار شاه چنین گزارش می کند: «مجلس از بانگ مستانه می خواران پر بود. دخترکان چنگ زن و خنیاگر بزم شاه زخمه بر ساز می زدند و ترانه ها و نغمه هایشان همراه با کلام سروده های من در فضا طنین انداز بود:

غزل های نظامی را غزالان  
زده بر زخمه های چنگ نالان

شاه و درباریان در کنار حوضچه های ظریف پر از شراب نشسته بودند و باده پیمائی می کردند. شاه وقتی از ورود من به آستانه بارگاه باخبر شد، شادی ها بر شادیش افزود. اما حضور من در آن محفل انس و شادمانی، با بازتاب دگرگونه ای همراه گشت و مجلس به



شمایل غیر قابل انتظاری آرایش پذیرفت. بدینسان که آن پرده های شاد خواری و بزم آفرینی به یک سو رفتند و جای خود را به حال و هوایی روحانی سپردند. ملازمان می و جام از میانه برداشتند، مطربان در کناری نشستند و غزالان غزل خوان به خلوت تالار بازگشتند و شاه و درباریان در انتظار ماندند تا فقط گرمای نفس های شاعر زاهد پیشه جوان را تجربه کنند و دنیای دیگری را در پای تختگاه بی نیازی و آزاد واری او به تماشا نشینند و بدین گونه:

شکوه زهد من بر من نگه داشت

نه زان پشیمی که زاهد در کله داشت (۱۳)

بفرمود از میان می برگرفتن

مدارای مرا پی بر گرفتن

بی گمان نشان دادن چنین تکریمی از جانب شاه در حق شاعری جوان، آن هم در شرایط و مقتضیات آن روزگاران از صحنه های نادری است که ممکن بوده در یک دربار سلطنتی به نمایش درآید و انصافاً نظامی حق داشته که از این عنایت و مرحمت بزرگ شاهانه برخوردار باشد و زبان به تحسین و ستایش بگشاید. بخصوص که شاه در تکمیل علاقه و توجه خود به نظامی و ارج نهادن به ورود او به دربار با کلام خودش ترجیح دادن خوش دلی های سرمستی و نشاط معنوی حضور شاعر و لذت شنیدن کلام او را به نشئه می و معشوق و شادی ترانه و سرود، بر زبان می آورد و می گوید:

نوای نظم او خوش تر ز رود است

سراسر قول های او سرود است (۱۴)

چو خضر آمد ز باده سر بتابیم

که آب زندگی با خضر یابیم

(خسرو و شیرین ۳۶۵)

۹- روانشناسی ترس

گمان می رود عوامل و انگیزه هایی که در رواج و رونق بازار شعر مدیحه تاثیر داشته، فقط منحصر به مواردی نیست که ما در صفحات پیش آن ها را توضیح دادیم.

تکرار این مداخل در شعر شاعران، با نمونه های گوناگون و حجم بزرگ سروده ها در دفترها و دیوان های آنان، بخصوص در بخش قضای که بیش از موضوعات دیگر مورد عنایت و طبع آزمایی شاعران قرار گرفته، سبب شده است که سرودن این نوع از شعر و مضمون های مربوط به آن با رعایت تمام قواعد و اسلوب ها و ضرورت هایش به گونه نوعی وظیفه برای شاعر از یک سو و حقی مسلم

برای صاحبان قدرت از سوی دیگر شناخته شود، از این رو تقریباً از هیچ شاعر منتسب به دربار نمی توان نشانی گرفت که در دیوانش سروده های مدیحه نیامده و تقریباً کمتر شاعر فارسی گوی را می توان نام برد که در دفتر شعر او بخش بزرگی از سروده ها به این گونه از سخن اختصاص نیافته باشد. از دیگر سو، شمار کسانی چون ناصر خسرو و عطار و مولوی که با شعر مدیحه سر و کار نداشته اند بسیار اندک است و در مقایسه با انبوه شاعران فارسی گوی نمی توان نام آن ها را به عنوان شاهدی برای اثبات مدعا به میان آورد. مضافاً اینکه آن شاعران اصولاً مشرب و مرام دیگری داشته اند و در شرایط و اوضاع و احوال خاصی به سر می برده اند و رابطه چندان هم با دربار شاهان نداشته اند.

شاعر درباری حتماً می بایست قصیده مدیحه می سرود و در شعر خود برای ممدوح خویش ده ها صفت خوب برمی شمرد. حتی اگر ممدوح فاقد آن صفات هم می بود، باز این بعد از وظیفه شاعر تغییری نمی کرد و او ناچار بود نه تنها از شاه بلکه از همه وابستگان و حتی اشیاء و لوازم متعلق به شاه هم با زبانی خوش و فصیح، تعریف و تمجید کند. در ضمن زبان درازی هم نکند تا به عقوبت کسانی چون نصرالله منشی (۱۶) گرفتار نیاید. خود شاعران هم به خوبی با این خطر آشنایی داشتند و لاجرم دامن احتیاط از دست نمی دادند. بنابراین می توان یکی از محرک های ذهن شاعر مدیحه سرا را عامل «ترس» قلمداد کرد. ترسی که از ماهیت روابط اجتماعی و سیاسی زمانه سرچشمه می گرفت. شاعر نه تنها خود از هیبت سلطان می ترسید بلکه این ترس را در قالب کلام منظوم خود به دیگران هم القا می کرد. در واقع شاعری که در محافل درباری آمد و رفت داشت، چگونه می توانست دست کم در مناسبت هایی چون فتح و پیروزی یا جلوس شاه و ایام خاص، مانند نوروز، قصیده ای نسازد و در آن به ستایش شاه نپردازد. بی گمان تغافل در انجام این وظیفه و تساهل در ادای «حق شاهانه» می توانست علاوه بر قطع صلح و انعام، آثار و تبعات تنبیهی سنگین تری را هم به همراه آورد. پس ترس از «قدرت بی بند و بار» که هر کدورت خاطری ولو اندک، آتش غضب های سرکش را برمی افروخت، یک ضرورت اجتناب ناپذیر بود.

بهر صورت مساله «اطاعت و احترام از روی ترس» قاعده پذیرفته شده ای در روانشناسی «حاکمیت و مردم» بوده و متأسفانه هنوز هم در بیشتر جوامع بشری، حکومت ها بر پایه همین قاعده، با مردم رفتار می کنند.

#### ۱۰- مدیحه با انگیزه های دینی و اخلاقی

در کنار این عامل «ترس» که در عین حال می توان آن را به نوعی مکانیسم دفاعی تعبیر کرد، نمی توان حضور و تاثیر عوامل دیگری را که از اعتقادات اخلاقی و دینی شاعران مایه می گرفت، نادیده انگاشت. از این گذرگاه است که بعضی گویندگان، مدیحه سرایی برای شاهان را که مآلاً بر اعتبار معنوی و نفوذ اجتماعی شاهان می افزود، برای خود نوعی فریضه دینی و اخلاقی می شناختند و در آن راه گام برمی داشتند.

اتفاقاً خود نظامی یکی از نمونه های بارز چنین عقیده ای است و او که مردی سخت مذهبی بوده و به شیوه اشعریان می اندیشیده و تسلیم در برابر قدرت و حتی ستایش از آن را وظیفه دینی خود می دانسته، در مدایح متعددی پایبندی خود را به چنین اصلی به روشنی نشان داده است. اصولاً یکی از مسایل مهم و در عین حال بحث انگیزی که در فلسفه سیاست اسلامی و نحوه اداره جامعه مسلمانان مطرح بوده و هست، موضوع مشروعیت و اطاعت از حاکم اسلامی است. در میان پیروان متعدد مذاهب اسلامی، «شیعیان» و «خوارج» مشروعیت را از ضرورت های پایه ای حاکم اسلامی می دانستند و بر آن بودند که اگر حاکم اسلامی «عدالت» و «تقوای دینی» را از دست داد و در اجرای امور مسلمانان به گونه ای رفتار کرد که خلاف «شرع» و سنت پیغمبر تشخیص داده شد، حکومت

اش نامشروع است. در این صورت اطاعت کردن از چنین فرمان روایی، فاقد وجاهت دینی و اخلاقی است و بر هر مسلمان فریضه است که از فرمان های او و قواعدی که بنا می نهد، سر پیچی کند و برانداختن حکومت او را وجهه همت خود قرار دهد. خوارج، شمشیر کشیدن و جنگیدن با چنین حاکمی را واجب می شمردند (۱۵) گرچه شیعیان هم حکومت های خلفای سنی را مشروع نمی دانستند، اما در مبارزه با آن ها راه مدارا می پیمودند و اغلب شیوه «تقیه» را به کار می بستند اما بطور کلی اکثریت مسلمانان که به مذاهب «سنت و جماعت» تعلق داشتند اطاعت از هر خلیفه و حاکم اسلامی را- حتی اگر ظالم و فاسد می بود- واجب می شمردند و مخالفت با او را گناه می دانستند و در این باور خود به آیه ای از قرآن که در قسمتی از آن فرمان برداری از دستورهای خداوند و پیغمبر و نمایندگان سیاسی مسلمانان را توصیه می کند، استناد می جستند. (۱۶)

با این مقدمات می توان به روشنی استنباط کرد که یکی از انگیزه های ذهنی نظامی برخاسته از چنین اعتقادی است و او که مسلمانی سنی مذهب بود و در اصول اعتقادی خود به طریق «اشاعره» (۱۸) راه می پیمود، به مشروعیت حاکمیت نیز از این دیدگاه می نگریست و چون در دین باوری خود بسیار سختگیر بود، بنابراین در ضرورت و «وجوب اطاعت» از حاکمیت نیز تردیدی به خود راه نمی داد و در همه حال ستایشگر آن بود.

نظامی، در قصیده ای به مطلع:

هم جرس جنبید و هم در جنبش آمد کاروان

کوچ کن زین خیل خانه سوی دارالملک جان

در ضمن آن که آدمی را به ترک علائق این جهانی و مهر ورزیدن و روی آوردن به زیبایی های جهان دیگر فرا می خواند، در برشماری راه های رستگاری انسان و رهایی وی از بند و اسارت گناه یکی از مهم ترین آن ها را اطاعت از حاکم وقت می داند و می گوید اگر می خواهی در خیل آدمیان جویای خیر و سعادت اخروی که به سوی مقصد روان هستند و هر کسی بر مرکب مراد خود سوار است، مجبور نشوی وظیفه پست و بی مقدار یدک کشی مرکوب دنیا را عهده دار شوی و خوار و بی مقدار گردی، داغ بندگی و غلامی شاه را (بر پیشانی) بنه و طوق اطاعت از خلیفه را بر گردن بگذار. سیاهی و سپیدی تعبیه شده در چشم های انسان هم پنداری، نشانه هایی از فرمان و عهدی هستند نسبت به سیاهی پرچم عباسیان و سفیدی ماهی که در علم و لوای سلجوقیان نقش بسته.

تا جنیبت کش نباشی بر سر این نوبتی

داغ سلطان کش به دل، طوق خلیفه کش به جان

این دو منشور سیه کافتاد بر منشور چشم

رایت عباسی است و مهچه سلجوقیان

بر سر عالم بماند این سیاهی تا ابد

در همه عالم سپیدی گر نماند گو ممان

با این سخنان صریح می توان باقوت بیشتری چنین اندیشید که نظامی تنها به سائقه دریافت صله و جایزه مدیحه گویی نمی کند بلکه از نظر مبانی فکری و اعتقادی نیز بر حاکمیت فرمان روایان زمانه خویش و تکریم و بزرگداشت آن ها، مهر تائید می نهد و اطاعت از آن ها را در زمره واجبات شرعی می شمارد. توصیه و تاکید او برای به گردن افکندن طوق اطاعت خلیفه عباسی، صرفاً از همین اعتقاد دینی او سرچشمه می گیرد. بخصوص وقتی به این نکته هم توجه کنیم که دستگاه و سرپرده خلافت عباسی در زمان وی، نه آن رونق و شکوه قرن های نخستین را دارد و نه می تواند جایزه ای وصله ای به شاعر ببخشد و نه حتی شاعر را با آن درگاه پیوندی و یا رابطه گفت و شنیدی است، آن گاه جنبه معنوی و اعتقادی این ستایش ها بیشتر نمایان می گردد.

۱۱- پند گزاری به شاهان

سخنان رویارو

قدرت و اعتباری که نظامی با سلاح دین و تقوای صادقانه و هنر و ادب بی مانندش بدست می آورد، این توانائی و فرصت را به او می بخشد که ممدوحان خود را که اغلب آنان از تعدی و تجاوز به حقوق مردم هیچگونه پروایی نداشته اند، پند و اندرز دهد که از ستمکاری دست باز دارند و بندگان خدا و زیر دستان بی دفاع را نیاززند و با بهانه های تهی جان و مال آن مسکینان را بر باد ندهند. نظامی این حقیقت را نیک دریافته است که آسایش و امنیت مردمان در دست حاکمان و پادشاهان است و اگر این فرمان روایان هر چه بیشتر به عدل و انصاف و جوانمردی بگرایند، نیک بختی و آسودگی خلق نیز به تبع آن حاصل خواهد شد از این رو شاعر حکمت آموخته، با بهره گیری از هر فرصتی که در خلال داستان ها پیدا می کند، در برحذر داشتن شاهان از بیدادگری و در نشان دادن راه و روش های دادگری و رعایت حقوق انسان ها، نفوذ معنوی شخصیت خود و زبان هنر را به کار می گیرد. نخست پادشاه را با زبانی گیرا و نافذ مورد خطاب قرار می دهد. او را برمی کشد و مقامش را تا عرش برین بالا می برد و با چنین شیوه ای غرور وی را برمی انگیزد و در همان حال از وی می خواهد که برای حفظ یک چنین پایگاه بلند و شهرت و افتخار بدست آمده از این راه، اسباب و عوامل آن را که همانا «رفاه» «رعیت» و رضایت بندگان است پاس دارد. بی گمان این آیین اخلاقی تنها وسیله ای بوده که دانایان و هنرمندان مردم می توانسته اند برای رعایت حقوق خلق، ضوابط آن را به قدرتمندان یادآور شوند و به راستی در پیش پای شاعر گوشه گیر زاهد پیشه چه راهی جز همین پندگزاری های حکیمانه به ارباب قدرت وجود داشت، تا در آن گام بردارد و یا جز همین گفتن ها و سرودن ها چه معجزه کارسازی را می توانست در کار آرد تا بتواند به وسیله آن مسیر رفتارهای شاه و امیر را به گونه ای که دلخواه او و مقتضای عقل سلیم بوده نشان دهد و یا خطاها و اشتباهات آن خود کامگان را تصحیح کند؟

این نکته را باید برگرفته هایمان بیفزاییم که سخنان نظامی درباره نصیحتی که عنوان می کند فقط در قالب یک سلسله تذکرات اخلاقی صرف محدود نمی ماند. او عالمانه و آگاهانه کوشش می کند تا در کنار اینگونه مخاطبات بلاغی، اصول و مبانی یک حکمت عملی را هم در اداره امور مملکت یا ولایت مطرح سازد. بخوانیم نمونه هایی از این دست را در «لیلی و مجنون» در ضمن مدح شروان شاه که به این اصل مهم در قلمرو «سیاست مدن» انگشت می گذارد که: کارهای کشور داری و اداره جامعه انسانی را نباید سرسری گرفت. حکومت مداری، سهل انگاری و غفلت از عوامل اجرا را بر نمی تابد که اگر جز این باشد، زوداکه سررشته امور از دست برود و تباهی و پریشانی چیرگی کند.

کاری که صلاح دولت تست

در جستن آن مکن عنان سست

به شاه توصیه می کند که تنها به فرمان خرد و درایت خویش هر چند هم قوی و پرمایه باشد نباید بسنده کرد. مشاوره با دیگران در این میان، جایی برای خود دارد که نباید از روی آن به غفلت گذشت.

رای تو اگر چه هست هشیار

رای دگران زدست مگذار

کار دادخواهان و دادرسان را باید به دست آدم های درست کار سپرد، از این روی:

مفرست پیام دادجویان

الا به زبان راستگویان

از قول خود برنگرد و پیمان شکنی مکن تا اعتماد آنان را که روی از دشمنی با تو برمی تابند و به پناه ات می آیند سست نگردانی:

در قول چنان کن استواری

کایمن شود از تو زینهار

برکشتن آن کس که در بند تست، حتی اگر به قتل دیگری متهم شده باشد، تعجیل مکن

در کشتن آن که برزبونی است

تعجیل مکن اگر چه خونی است

به روشنی پیداست که این سخنان فقط نصیحت گزارای های واعظانه نیستند، همه آن ها یادآوری یک سلسله قانونمندی های اجتماعی هستند. التزام مفاهیمی چون داشتن اراده استوار در رهبری و مملکتداری، رایزنی و شنیدن آراء و نظریات مشاوران، تقویت مبانی و اصول داوری و دادگستری و اعتبار بخشیدن به تصمیمات قضایی، محترم شمردن قول ها و وعده ها و بالاخره پرهیز از شتابزدگی در اعدام متهمان و مسائل دیگری که شاعر آن ها را خطاب به ممدوح خویش می آورد همگی اصول و قواعدی از مجموعه

حکمت عملی و ضرورت های اداره یک جامعه موفق هستند که شاعر تکرار و تاکید آن ها را برای خاطر نشان کردن به کسی که عامل اجرای آن هاست، وظیفه خود می شمارد.

بی تردید این شیوه راهنمایی و تشویق ها و اندرزها هرگز جای قانون و انضباط سیاسی و اداری را نمی گیرند، اما در درون یک خلاء کمابیش مطلق از وجود «حق» و «قانون»، حضور اینگونه انسان های خیرخواه مجهز به ابزارهای هنری که با بهره گیری از نفوذ و تاثیر معنوی آن توانسته اند از شدت فشارها بکاهند البته که پدیده ای مغتنم شمرده می شود و مهم تر آن که شاعر این خویش کاری اخلاقی خود را در هیچ حال از یاد نمی برد و با بهره گیری از رموز و نکته های تاثیر گذاری معجزه واری که در ذات این گونه سخن ها نهفته اند، پادشاه مغرور را در هر مناسبتی مورد خطاب و تنبیه و تحذیر قرار می دهد و همه این خطر کردن ها را به خاطر رضای خداوند که در غایت امر به رعایت جانب «رعیت» و «خلق خدا» می پیوندد، به جان می خرد.

## ۱۲- آوردن داستان های عبرت آموز

نظامی برای آن که به مقاصد اخلاقی و دینی خود صراحت بیشتری ببخشد، در کنار هر مطلبی از زنجیره این گونه توصیه ها، شواهدی از حوادث تاریخی را هم ارائه می دهد. بدینمعنی که در مسیر داستان پردازی های خود از حکایات فرعی و شیوه کار پیشینیان در نحوه اداره مملکت و اخلاق سیاسی زمانه خود نمونه های فراوانی را ذکر می کند تا از این راه هم - که اتفاقا درجه تاثیر گذاری آن نیز بیشتر است - حاکمان و پادشاهان و بطور کلی ارباب قدرت را تنبیهی باشد و تذکاری. مثلا در داستان سگ گله شهوت ران در بهرام نامه (هفت پیکر) که با گرگ می سازد و از وظیفه خود تغافل می ورزد و گوسفندان را به چنگال گرگ خونخوار رها می کند و سرانجام صاحبش را به افلاس می کشد، این بهرام گور است که پند آموز داستان است و با پی بردن به رمز و راز ماجرا، چشم خود را باز می کند و حقیقت را می بیند و از لالابالی گری دست برمی دارد و به خود باز می آید و از اینکه غافل از اقتضای عقل سلیم شب و روزش را وقف عیش و عشرت و شکار کرده و رعیت را به کام وزیر ستمکار خود رها ساخته، پشیمان می شود و دادمظلومان را می دهد و وزیر مظلوم کش را به سزای اعمال خود می رساند:

ظالمی کان چنان نماید شور

عادلانش چنین کنند به گور

تا نگوئی که عدل بی یار است

آسمان و زمین بدین کار است

(بهرام نامه ۸۰۳)

یا آنجا که خسرو تخت پدر را به کام دشمن رها می کند و راه دیار ارمن را پیش می گیرد و تن به گرمای عشق شیرین می سپارد و از رویارویی مردانه با دم سردی های روزگار، تن می زند، جا دارد که ملامت بشنود. آن هم از زبان معشوقه شیرین اش، «شیرین» که می گوید:

ستور پادشاهی تا بودلنگ

به دشواری مراد آید فراچنگ

جهان در نسل تو ملکی قدیم است

به دست دیگران عیبی عظیم است

جهان آن کس برد کاو برشتابد

جهانگیری توقف برنتابد

(خسرو شیرین ۲۰۷)

بی گمان این طرز بیان و شیوه نتیجه گیری از حوادث، ولو با روش تمثیلی - می توانسته خیلی نافذتر و کاراتر از روش های منطقی و استدلالی در اذهان معمولا سخت و عاری از شفقت امیران وقت که اکثر آن ها هم مردمانی دور از دانش و معیارهای منطقی و اندیشه ورزی بوده اند، اثرها بگذارد و دست کم در ستم راندن های بی قید و مرز آنان که متاسفانه با افزون خواهی های هولناکی نیز همراه است، تاخیری و درنگی در کار آرد.

نظامی در عبرت آموزی این صاحبان قدرت از یک مقوله هنری دیگر هم بهره می جوید و آن گریزهای جانانه ذهن نکته پرداز اوست در توضیح و نشان دادن صحنه های عبرت آموز مرگ و کشته شدن شاهان و قهرمانان به نمونه هایی از این سخنوری های شاعر بنگریم:

در آنجا که خبر مرگ هرمز را به پسرش خسرو می آورند، برای نظامی فرصتی است تا در نکوهش زمانه و در حقیقت برای آگاهاندن شاه و عبرت آموزی او چنین بگوید:

هوای خانه خاکی چنین است

گهی زنبور و گاهی انگبین است

زریگش نیست ایمن هیچ جویی

مسلم نیست از سنگش سبویی

برافشان دامن از هر خوان که داری

قناعت کن بدین یک نان که داری

(خسرو شیرین ۱۸۵)

یا وقتی که بهرام چوبین شکست می خورد و جای می پیراید و به هزیمت از سپاه خسرو دور می شود شاعر باز هم از بی مهری فلک سخن می راند و می گوید تا حکمرانان زنده پند گیرند.

زشیری کردن بهرام و زورش  
جهان افکند چون بهرام گورش  
جهان خرمن بسی داند چنین سوخت  
مشعبد را نباید بازی آموخت  
کدامین سرو را داد او بلندی  
که بازش خم نداد از دردمندی  
ستم تنها نه بر چون او کسی رفت  
درین پرده چنین بازی بسی رفت

(خسرو و شیرین ۲۱۱)

همچنین در پایان قصه خسرو و شیرین و کشته شدن خسرو به دست فرزندش شیرویه و خودکشی شیرین در کنار جسد خسرو، بی مهری زمانه و ناپایداری کام های بشر را به خاطرهای فراموشکار این گونه یادآور می شود.

منه دل بر جهان کاین سرد ناکس  
وفاداری نخواهد کرد با کس  
چه بخشد مرد را این سقله ایام  
که یک یک بازنستاند سرانجام؟...

باز، گریه افلاتون در غم سرنوشت آدمی و درد جدایی اش از آبشخور مالوف و دور شدن اش از نزهتگاه جهان و با صد هزار سالگان «سر به سر شدن» و نیز سخنان جگرسوز شاعر در حادثه فرو رفتن بهرام گور در کام باتلاق و آمدن مادر برای جستجوی جسد فرزند و نیافتن اش، همگی بازگویی حدیث درد و رنج نافرجام آدمی است.



مادر آمد چو سوخته جگری  
وز میان گم شده چنان پسری  
گل طلب کرد و خار در بریافت  
تا پسر بیش جست کمتر یافت  
کیست کاو بر زمین فرازد تخت  
کاخرش هم زمین نگیرد سخت  
(بهرام نامه ۸۰۶)

و بالاخره اسکندر در دخمه دارا، نه بر جنازه او که بر حال خود می‌گرید:

در او دید و بر خویشتن گریه کرد  
که او را همان زهر بایست خورد  
(اسکندرنامه ۱۰۰۹)

در همه این سخنان به قول سعدی «رنگین دل آویز» مخاطب شاعر پرمایه ایران در مرتبه نخست، شاهان و امیران هستند. چرا که نوحه سرایی شاعر و خطاب‌های پندآمیزی که به دنبال آن می‌آورد، اغلب در پایان حوادثی روی می‌دهند که قهرمانان آن‌ها صاحبان شوکت و جلالت اند که با اندک نسیمی که از مهب بی‌مهری‌ها و سرگرانی‌های فلک وزیدن گرفته، چراغ اقتدار و عظمت‌شان خاموش گشته است و باز هم این نظامی‌باریک‌اندیش است که با زبان افسونگر خویش سوک‌نامه این ناپایداری‌ها و بی‌اعتباری‌های جهان را در قالب موثرترین شیوه بیان به گوش این مستان باده قدرت فرو خوانده و حتی به مردمان زمانه هم اندرز داده که از نزدیک شدن به کانون‌های قدرت حکومتی که فاصله میان «مهر» و «کین» خداوندان آن‌ها از مویی هم باریک‌تر است، بپرهیزند:

بگذار معاش پادشاهی  
کاواری آورد سپاهی  
از صحبت پادشاه بپرهیز  
چون پنبه خشک از آتش تیز  
زان آتش اگر چه پر ز نور است

ایمن بود آن کسی که دور است

(لیلی و مجنون ۴۶۷)

### ۱۳- پندگزارای های مهرورزانه

اما روند اعتقادات دینی نظامی، همیشه با آنچه در بیرون از چهار دیواری ذهن او می گذشت همسان نبود یعنی واقعیت های موجود در جامعه از آن همه احتیاط و وسواسی که شاعر در رعایت احکام دینی به کار می بست فاصله داشت به همین جهت در چنین حال و هوایی است که برخورد او با صاحب قدرتان که گاه به حریم اعتقادی او تجاوز می کرده اند، بسیار دشوار می شده است و او در فشار این اندیشه گرفتار می آمده که با این گردن کشان قانون گریز و بی آیین و کرده ها و گفته های متناقض آنان چه روشی را در پیش گیرد. او نیک آگاه بود که دربار پادشاهان که جای خود دارد، حتی بارگاه خلیفه گان جانشین پیغمبر نیز در طول صدها سال که بر جامعه مسلمانان حکم می رانده اند، در کمتر زمانی خالی از می و معشوق و ترانه و سرود بوده است. داستان های بی شماری از مجالس عیش و عشرت این صاحب قدرتان نه تنها در لابلای اوراق تاریخ که در زبان قصه پردازان و شاعران نیز- چنانکه خود نظامی هم بر همین راه و رسم رفته- به یادگار مانده است. در این میانه تکلیف درباریان- از هر قماش بودند- در برابر «این خلاف کاری های شرعی» روشن بود. گروه شاعران و بزم آفرینان که خود از مباشران ماجرا و هم کاسگان و هم پیالگان شاه بودند، تصویر این رسوم و عادت های درباری را به وضوح نمایش داده اند و حتی در تزیین صحنه های آن داد سخن داده اند بالاخره گروه شریعتمداران - اگر چه بسیاری از آن ها رسماً از حلقه گیان این بزم ها نبودند - اما درباره چند و چون آن کارها هم زبان انکار نداشتند. حتی برخی از آنان سعی کرده اند تا با جعل روایات و احادیث، شکل ماجرا را کاملاً دگرگونه نمایش بدهند. نظیر این حکم، که من آن را نقل به مضمون می کنم: «چون شاهان سرگرم حل و عقد امور مسلمانان هستند، پس رعایت بسیاری از الزامات شرعی بر آن ها واجب نیست» به احتمال می توان گفت که خود نظامی هم بر همین عقیده بوده یا دست کم به توجیه چنین مساله ای بی میل نبوده که می فرماید:

هر چند حلال تست باده

دوری کن از این حرام زاده

در واقع نظامی با این سخن جمع بین دو حالت کرده، یعنی با آنکه خود او نیز رای به اباحت اعمال شاه می دهد اما میل باطنی و اعتقاد دینی خود را هم در حرام بودن باده پنهان نمی دارد. با این حال آن چه در این طرز بیان شایان دقت است، لحن سخن شاعر است که علی رغم میل باطنی اش، با مهربانی و آرامشی همراه است و بیش از آن که نشانه ای از خشونت و آمریت دینی یا رنگ پند گزاری در آن دیده شود، بوی دوستی و آشنایی از آن برمی خیزد. گاه این شیوه خطاب به شاه، به لطف و مهربانی بیش تر می گراید و حتی خیلی دوستانه و خودمانی توصیه هایی این گونه را زمزمه می کند:

آن روز که خوش تری در آن روز

بر چشم بدان سپند می سوز

سخنی که اگر چه سخت عوامانه می نماید اما از آنجا که پنداری بازتاب نیت خیر پدری است که نگران سلامت فرزند پر جنب و جوش خویش است، بر دل می نشیند.

۱۴- پایان سخن

چنین است که شاعر بلند پایه و آزاده ایران، علی رغم آنکه گاهی در کارگاه نمدمالی زمانه خویش شعر مدیحه می بافد و آن را در بازاری که شاهان و امیران برپا کرده اند، برای فروش عرضه می کند، زمانی که به خلوتکده آراسته خیال خویش بازمی گردد و گوش دل به نغمه محبت و آدمیگری می سپارد، انسانی است از لونی دیگر، چهره واقعی نظامی تصویری است از خطوط همین لحظه ها و اوقات با خود بودن و از زبان شخصیت واقعی خویش سخن گفتن. صمیمیت و صداقتی که شاعر در سخنان این لحظه های پالوده از حساب گری های ناگزیر حیات نشان می دهد، بازتاب روح انسانی آزاده ولی آزرده از کج تابی های زمانه است که اگر چه آرزوی «کنج عاقبت»ی در دل می پرورد، اما از سوی دیگر برای سامان دادن زندگی روزانه، منت پذیر ناگزیر ارباب نعمت است.

سطور پایانی سخن را با ذکر نمونه هایی از این دست از کلام جاودانه او زینت می دهیم:

زهر زاغی به جز چشمی نجویم

بهر زیفی جز احسنی نگویم

به گوشه جام تلخی ها کنم نوش

به دیگر گوش دارم حلقه در گوش

نگه دارم به چندین اوستادی

چراغی را در این توفان بادی

(خسرو و شیرین ۲۶۲)

۱۵ - پانوشت ها :

۱- امیر علی شیرنوبی وزیر سلطان حسین بایقرا از شاه زادگان سلسله تیموری و از مشوقان مکتب هنری هرات و «فضولی» شاعر دو زبانه در «آسیای صغیر» که نظیره هایی به زبان ترکی ساخته اند. (ت. ۱-صفا) در هندوستان، تاکنون ۲۹۲ عنوان کتاب درباره نظامی و آثار او نوشته شده است: شماره ۱۶۵ کتاب هفته، خانه کتاب ایران بهمن، ۱۳۸۲

۲- «خسرو و شیرین» مجله ره آورد شماره ۷۲ سال ۱۳۸۴ ص ۳۸ نصرت الله ضیائی.

۳- «خمسه نظامی» انتشارات نگین. تهران ۱۳۷۸ ص ۴۵۳

۴- «... قصه تجدد و تغییر در اسالیب شعر در هر دوره، به تناسب شرایط تاریخی، مورد نظر عده ای از شاعران بوده است. خاقانی و نظامی و اقمارشان (مجموعه مکتب شعری شروان و اران) در قیاس با شاعران قبل از خود عالما و عامدا، اسلوب شعر را مورد تجدید نظر قرار داده اند. (شعر آزاد نیمایی. روزنامه اطلاعات ۱۶ مهر ۱۳۸۲).

۵- احتمال می رود سنت مدیحه سرایی که بخش بزرگی از مجموعه آثار منظوم ادبیات فارسی را تشکیل می دهد، برگرفته از یک سنت ادبی و قبیله ای اعراب باشد، شواهد تاریخی نشان می دهند، که اشعار مدیحه به زبان عربی رایج در دربارهای خلفای عباسی که از زبان شاعران عرب نقل شده اند، مقدم بر مدیحه سرایی در شعر فارسی است.

در تاریخ طبری در بسیاری از بخش ها، از اسامی این شاعران و نمونه های شعری آن ها یاد شده است. (رک به : تاریخ طبری ترجمه پاینده).

۶- در تحلیل جامعه شناسانه هنرهای گذشته، این واقعیت بد یا خوب، جای انکار ندارد که بالندگی و برازندگی و ماندگاری آثار هنری در مقیاس وسیعی مدیون حمایت کانون های قدرت و ثروت بوده است. نظریه «فرهنگ توده ای Proleculte که زمام داران نخستین انقلاب کمونیستی در روسیه را به جان هم انداخته بود، یک ادعای بی معنی از آب درآمد. جلال و شکوه والس های جاودانه «اشتراوس» را در بار پر طمطراق اتریش پاسبانی می کرد.

۷- دور نیست که خود نظامی به این نکته آگاه بوده که در پند گزاری به فرزندش او را از شعر و شاعری برحذر می دارد و می گوید «در شعر مپیچ و در فن او چون اکذب اوست، احسن او» (لیلی و مجنون ص ۴۶۲)

۸- «ستی» یا «ستی (با تشدید ت) لفظی است عربی که در مقام احترام به بانوان اطلاق می شده است. (مخفف سیدتی به معنی بانوی من) و «مهستی» ظاهرا به مفهوم معنی عام کلمه یعنی نام «زن» به کار رفته اند. گرچه این احتمال هم وجود دارد که اشاره نظامی به بانوی شاعری به نام «مهستی گنجه ای» باشد که هم شهری نظامی بوده است. اما این شاعر بیشتر در دربار سنجر بوده و حتی به نوشته بعضی تذکره نویسان در زمان سلطان محمود غزنوی می زیسته است.

۹- فخرالدین بهرام شاه پادشاه ارزنگان، خود از دست نشانندگان قلج ارسلان پادشاه سلجوقی روم بوده است. شهر ارزنگان یا به تلفظ امروز (ارزنجان)، در مسیر راه ترانزیتی تهران به استانبول قرار گرفته است.

۱۰- مسعود سعد سلمان از شاعران نیمه دوم قرن پنجم و نیمه اول قرن ششم هجری است که در دربار پادشاهان غزنوی هندوستان می زیسته و با دشمنی حاسدان، سالیان متمادی به زندان افتاده است. «حبسیات» مسعود، مشهور است.

۱۱- خسرو و شیرین، صص ۳۶۸-۳۶۳

۱۲- روتازه: جوان

۱۳- پشم در کلاه داشتن، کنایه از مورد توجه و احترام قرار گرفتن است. این اصطلاح امروز هم در زبان فارسی رایج است.

۱۴- «قول»: ۱- گفتار، سخن، ۲- ترانه و قوال یعنی ترانه خوان. واژه به هر دو معنی صادق است. (ایهام دارد). افزون بر این، در بیت، با التزام اصطلاحات موسیقی (نوا، رود، قول، سرود) صنعت مراعات النظیر به کار رفته است.

۱۵- این گروه از مسلمانان در اوایل دوره اسلامی و بروز اختلاف میان پیروان خلفای راشدین، دست به اعتراض زدند. و در زمان خلافت علی، رسماً سر به شورش برداشتند و با وی جنگیدند. آنان که «خوارج» نامیده می شدند، از میان خود کسانی را مامور کردند که چند تن از حکومت گران اسلامی را که آنان را مسبب آشفتگی اوضاع مسلمانان می دانستند، به قتل آورند. کار دو تن از آنان در کشتن معاویه در شام و عمر و عاص در مصر عقیم ماند. اما ضارب علی موفق شد او را از پای درآورد. خوارج در سیستان و خراسان قدرتی یافتند و در برپایی حکومت صفاریان، یعقوب لیث را یاری دادند. مخالفت آنان با دستگاه خلافت امویان و عباسیان و نزاع دائم با این قدرتمداران سبب تضعیف و از میان رفتن آن ها شد.

۱۶- یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیئی فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تومنون بالله و الیوم الاخر ذلک خیر و احسن تاویلا (سوره نسا- آیه ۵۹)

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خداوند و فرستاده او و کسانی که بر شما حکومت می رانند، فرمان برداری کنید و اگر به خدا و قیامت باور دارید، در مواردی که با آنان اختلاف نظر پیدا کردید، موضوع را به خدا و رسول ارجاع دهید. این کار برای شما بهتر است و سرانجامی خوش دارد.

۱۷- نظامی در اعتقادات «اشعری» خود نیز انسان پی ورزی بود و لاجرم با علوم عقلی به شدت مخالفت می ورزید:

نان جوین و خرجه پشمین و آب شور

سی پاره کلام و حدیث پیمبری

هم نسخه ای سه چار زعلمی که نافع است

در دین، نه لغو بوعلی و ژاژ انوری ...

این آن سعادت است که بر وی حسد برد

آب حیات و رونق ملک سکندری

(دیوان به تصحیح سعید نفیسی- انتشارات فروغی ص ۳۴۸)

۱۸- نسخه مورد استفاده در این مقاله «کلیات نظامی گنجوی» مطابق نسخه وحید دستگردی از انتشارات نگین (تهران ۱۳۷۸) بوده است.